



درس تفسیر سوره مبارکه یس - جلسه ۲۲

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (۶۵) وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ (۶۶) وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَاتَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ (۶۷) وَمَنْ يَنْصُرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ (۶۸) وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ (۶۹) لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ (۷۰) أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِنَّا عَمَلَاتٍ أُنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ (۷۱) وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ (۷۲) وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (۷۳) وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ (۷۴)﴾

طرح بحث معاد در این بخش از آیات

چون سوره مبارکه «یس» در مکه نازل شد و مطالب محوری سور مکی، اصول دین است و بخشی از آنها مربوط به توحید و وحی و نبوت بود که گذشت و بخشی هم مربوط به معاد است که مقداری از مسائل معاد گذشت و مقداری هم فعلاً مطرح است که بخشی از آن هم در پایان سوره «یس» طرح می شود.

فرمود در صحنه محاسبه و پاسخگویی آنها در قیامت، ما دهن آنها را مُهر می‌کنیم، دست‌ها و پاهای آنها با ما سخن می‌گویند و شهادت می‌دهند. در سوره مبارکه «اسراء» مشخص شد که مسئول، خود انسان است؛ یعنی در صحنه قیامت انسان را حاضر می‌کنند و از او سؤال می‌کنند که در آن‌جا شخصِ انسان مسئول است و اعضا و جوارح و جوانح او «مسئول‌عنه» هستند. در آیه ۳۶ سوره مبارکه «اسراء» این‌چنین فرموده بود: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾ درباره انسان به صورت خطاب، گاهی مفرد و گاهی جمع او را مخاطب خطاب قرار داد و مکلف دانست، بعد فرمود چیزی که علم نداری پیروی نکن، برای اینکه سمع و بصر و دل «مسئول‌عنه» هستند و تو مسئولی، از آنها هیچ سؤال نمی‌شود؛ یعنی از زبان و چشم سؤال نمی‌شود. در تحلیل آن آیه اشاره شد که ما يك سائل داریم، يك مسئول داریم و يك «مسئول‌عنه»؛ سائل، مأموران الهی هستند و مسئول شخص مکلف است و «مسئول‌عنه» این اعضا و جوارح و جوانح می‌باشند. در فارسی ما این کلمه «از» را روی شخص می‌آوریم و می‌گوییم از فلان کس پرس؛ ولی در عربی این کلمه روی مطلب در می‌آید نه روی شخص ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْآهْلِ﴾^۱، ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾^۲، ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾^۳ آن مطلب «مسئول‌عنه» است، شخص مسئول است و سائلی هم دارد. در معاد، شخص مسئول است، چشم و گوش و دل «مسئول‌عنه» هستند؛ از شخص سؤال می‌کنند این گوش را در چه راه صرف کردی؟ این چشم را در چه راه صرف کردی؟ این دل را در چه راه صرف کردی که این جمله اخیر نیاز به توجیه داشت. بنابراین این‌طور نیست که در معاد از اعضا و جوارح سؤال کنند؛

۱. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۲. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۳. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

آنها مسئول نیستند، آنها «مسئول عنه» هستند و انسان باید از عملکرد همه اینها پاسخ دهد و هر حرفی که اینها علیه انسان می‌زنند شهادت است نه اقرار، چون خود انسان مرتکب این اعمال می‌شود.

مقصود از اعضا در پاسخ‌گویی با توجه به عوض شدن ذرات آن

در جریان بدن که کدام بدن است هر ذره‌ای که نفس قبول کند و جزء خود بداند آن بدن انسان است که در دنیا هم همین‌طور است؛ در دنیا کسی که هفتاد سال یا هشتاد سال زندگی می‌کند چندین بار تمام ذرات بدن او عوض می‌شود؛ ولی شخص همان شخص است، هم در مسائل فقهی و هم در مسائل حقوقی که در مسائل فقهی گفتند دستِ مشرک آلوده است، اگر دست او که قطع شد به دست کسی که مسلمان است قطع شد پیوند بزنند قبل از اینکه این جوش بخورد و بگیرد این دست آلوده است، اما وقتی که گرفت و جزء بدن انسان و دستِ انسان مسلمان شد دیگر پاک است، این از نظر حکم فقهی. درباره قطع «ید» هم همین‌طور است که اگر کسی بیست سال قبل سرقت کرد و فرار کرد و محکوم شد به قطع «ید» بعد دستش تصادف کرد و دست دیگری را به او پیوند زدند و این دست گرفت و جزء بدن او شد و بعد از بیست سال به محکمه آمد این دست را قطع می‌کنند، برای اینکه دستِ خود اوست و نمی‌تواند بگوید که این دست، دست پیوندی است؛ چه در طهارت و نجاست چه در مسئله حقوق و حدود و دیات هر بدنی را که نفس بپذیرد و او را سازماندهی کند بدن او محسوب می‌شود. بنابراین گاهی خودِ زبان حرف می‌زند مع ذلك این زبان را می‌گویند شهادت می‌دهد ﴿تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ﴾^۴ نه «تُقرّ»، چون زبان گناه نمی‌کند شخص است که این زبان را به گناه وادار می‌کند. در این کریمه که فرمود همه اعضا و جوارح اینها را مَهر می‌کنیم و اینها شهادت می‌دهند^۵ معلوم می‌شود که خود نفس مسئول است و در قیامت باید پاسخگو باشد.

۴. سوره نور، آیه ۲۴.

۵. سوره یس، آیه ۶۵.

آن دو آیه دیگر هم قبلاً روشن شد که خدا فرمود اگر من بخواهم چشم اینها را صاف می‌کنم یا نابینا می‌کنم اینها قدرت رفتن ندارند، قدرت بازگشت هم ندارند و مانند آن.^۶ بعد به این قسمت رسیدیم که فرمود کسانی که به دوران سالمندی می‌رسند بسیاری از اعضا و جوارح خودشان را از دست می‌دهند. در سوره مبارکه «فاطر» فرمود در دوران پیری اگر خواستند عذری بیاورند ما می‌گوییم سالیان متمادی به شما مهلت دادیم؛ سوره مبارکه «فاطر» آیه ۳۷ این بود که اینها اگر در برزخ یا غیر برزخ بخواهند عذرخواهی کنند بگویند ما را برگردان ما می‌گوییم ﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرْ فِيهِ مَن تَذَكَّرْ﴾ ما عمر طولانی به شما دادیم شواهد فراوانی هم برای تذکره شما در پیش روی شما گذاشتیم که شما متذکر شوید و به یاد حق بیاید؛ ولی نشد که این کار را انجام دهید. بعد از اینکه مسئله معاد را تا حدودی از این جهت به پایان رساندند - گرچه بخش پایانی سوره مبارکه «یس» درباره معاد است - .

پاسخ قرآن به تهمت شاعری پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) به عدم تعلیم سرودن شعر

باز درباره قرآن سخن می‌گویند، چون درباره قرآن در مقاطع گوناگون افراد متنوع، اهانت‌های فراوانی کردند؛ بعضی گفتند شعر است، بعضی گفتند کهنات است، بعضی گفتند سحر است، بعضی درباره شخص پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) گفتند ساحر است، شاعر است، کاهن است - معاذ الله - مجنون است و مانند آن. در قرآن کریم به همه اینها پاسخ داده شد؛ در جریان شعر، فرمود ما شعر به او یاد ندادیم و او اصلاً نمی‌تواند شعر بگوید، مثل اینکه در سوره مبارکه «عنکبوت» فرمود او نمی‌تواند بنویسد او نانویس بود، نوشتن عیب نیست؛ ولی او اصلاً اهل نوشتن نیست، اگر او اهل نوشتن بود شما تهمت می‌زدید می‌گفتید این آیات را خودش نوشته او اصلاً اهل شعر نیست ما یادش ندادیم،

برای اینکه مبادا شما بگویید او اهل ذوق است و اهل سرایندگی است و این حرف‌ها که شبیه شعر است که مثلاً او از خودش گفته است؛ ما یاد او ندادیم و شایسته آن هم نیست.

مذمت شعر نبودن آیات نفی کننده آن از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

این آیات سوره مبارکه «یس» در صدد قدح شعر نیست که شعر چیز بدی است، چه اینکه در سوره مبارکه

«عنکبوت» آیه ۴۸ که فرمود: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ دلیل

آورد سواد داشتن و خواندن از روی کتاب عیب نیست، نویسندگی عیب نیست - نویسندگی یعنی خطاط بودن - خط

نوشتن نقص نیست، از روی کتاب خواندن نقص نیست؛ فرمود ما این چیزها را به شما یاد ندادیم، برای اینکه اگر شما از

روی کتاب می‌توانستید بخوانید شما را متهم می‌کردند که حرف‌ها را از انجیل و تورات گرفتید شما اصلاً از روی کتاب

نمی‌توانید بخوانید، خط نمی‌توانید بنویسید؛ ولی از اسرار تورات و انجیل باخبر هستید، زیرا ما شما را از راه علم غیب

باخبر کردیم، اینها که نسخ خطی تورات و انجیل را در خانه‌هایشان پنهان کردند ما به شما گفتیم به اینها اعلام کنید

﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾^۷ ما که در عمرمان تورات ندیدیم، انجیل ندیدیم از تورات خبر می‌دهیم،

از انجیل خبر می‌دهیم؛ این کتاب‌ها را شما دارید و در کتابخانه‌هایتان هم پنهان کردید، بیرون بیاورید ببینید این حرف‌ها

درست است یا نه؟ ما که اصلاً نمی‌توانیم کتاب بخوانیم و در تمام مدت عمر ما اصلاً تورات ندیدیم، ﴿قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ

فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾

آنچه در سوره مبارکه «عنکبوت» آیه ۴۸ فرمود تو قبلاً کتاب نمی‌خواندی، خط نمی‌نوشتی و اگر می‌نوشتی دیگران

شک می‌کردند، این هرگز ناظر به این نیست که خواندن و نوشتن، نقص است تو این وصف را نداری و در جریان شعر

هم همین‌طور است، نمی‌خواهد بفرماید شعر گفتن چیز بدی است، تو اگر شعر می‌گفتی آنها شك می‌کردند ما باید یاد بدهیم ما که یاد ندادیم و شأن تو هم نیست که شعر بگویی.

در مذمت شاعر غیر متعظ بودن آیات سوره «شعراء»

اگر در پایان سوره مبارکه «شعراء» مذمتی هست، از شعرا مذمت هست نه از شعر، مثل ﴿لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾* اگر کَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾^۸ و اعظ غیر متعظ را مذمت کردن دلیل بر این نیست که درس‌های اخلاقی و بحث‌های اخلاقی بد است ﴿لَمْ يَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ نمی‌خواهد بگوید فنّ اخلاق بد است، و اعظ غیر متعظ را نکوهش می‌کند. آیات پایانی سوره مبارکه «شعراء» که فرمود: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾* وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾^۹ شعرا را مذمت می‌کند نه شعر را، به دلیل اینکه در همان بخش پایانی از شاعرانی که به حرف‌هایشان می‌کنند به نیکی یاد می‌کند ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^{۱۰} آنها می‌گفتند این - معاذ الله - القائنات شیطانی است؛ ذات اقدس الهی در آیه ۲۲۰ سوره «شعراء» فرمود: ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ نَزَّلُ الشَّيَاطِينُ﴾* تَنْزِيلٌ عَلَىٰ كُلِّ آفَاكٍ أَثِيمٍ﴾* يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرَهُمْ كَاذِبُونَ﴾^{۱۱} بنابراین آنچه بر وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد از سنخ شعر نیست، از سنخ القائنات شیطانی نیست، از سنخ سحر و کهنات و امثال ذلك نیست و آن حضرت هم شاعر نیست، ما به او شعر یاد ندادیم. اگر شعر بد است، شعر خوب هم هست؛ چه اینکه اگر شاعر بد هست، شاعر خوب هم هست. چه در بخش پایانی سوره مبارکه «شعراء» و چه در این قسمت از سوره «یس» شعر مذمت نشده، بلکه شاعر غیر متعظ مورد مذمت قرار گرفت.

۸. سوره صف، آیات ۲ و ۳.

۹. سوره شعراء، آیات ۲۲۵ و ۲۲۶.

۱۰. سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۱۱. سوره شعراء، آیات ۲۲۱ - ۲۲۳.

یاد ندادن و ندانستن شعر از سنخ ندانستن کتابت و خواندن بود که گاهی همین ندانستن می‌شود کمال؛ یعنی جلوی تهمت و افترا را می‌گیرد گاهی سکوت و حرف نزدن - نه اینکه آدم حرف نزند، نتواند حرف بزند - می‌شود معجزه.

در جریان حضرت زکریا (سلام الله علیه) که به ذات اقدس الهی عرض کرد آیا من در دوران کهنسالی که **﴿رَبِّ إِيَّتِي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا﴾**^{۱۲} می‌توانم پدر شوم؟ عیال من هم که الآن پیر است آن وقتی هم که جوان بود عقیم بود **﴿وَكَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا﴾**^{۱۳} نه الآن «عاقِر» است «عاقِر»؛ یعنی نازا، آن وقتی که جوان بود «عاقِر» و عقیم و نازا بود، اما «حُکَمِ آنچه تو فرمایی»^{۱۴} خدای سبحان فرمود تو با همین همسرِ سالمدت می‌توانی پدر شوی. عرض کرد علامتی هست که من بفهمم چه وقت پدر می‌شوم؟ در آیه سوره مبارکه «آل عمران» ۴۱ به بعد فرمود:

﴿قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا﴾ آن آیت الهی و معجزه الهی این است که زبانت بند می‌آید؛ می‌خواهی ناز بخوانی، اطاعت کنی، ذکر بگویی، آیات الهی را بخوانی زبانت گویاست، اگر می‌خواهی با مردم حرف بزنی نمی‌توانی. این سخن نتوانستن گفتن و بند آمدن زبان به حسب ظاهر انسان خیال می‌کند قدرت تکلم کمال است، فرمود این کمال از تو در آن وقت گرفته می‌شود تا متوجه شوی که آیت الهی است. این سه روز که زبانت بند می‌آید طلیعه تحقق آن بشارت است **﴿آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا﴾** اگر کاری را می‌خواهی انجام بدهی با دست اشاره می‌کنی، با سر و صورت اشاره می‌کنی، می‌خواهی حرف بزنی و با کسی چیزی بگویی زبانت بند می‌آید، گاهی این‌طور می‌شود. بنابراین اینکه فرمود ما شعر یادش ندادیم معنای آن این نیست که شعر نقص است؛ نظیر اینکه خواندن و نوشتن را ما یادش ندادیم.

۱۲. سوره مریم، آیه ۴.

۱۳. سوره مریم، آیه ۵.

۱۴. دیوان حافظ، غزل ۴۹۳: «در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم *** لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی».

پرسش: خواندن و نوشتن یک نوع فضیلت است و پیامبر که می‌توانست بنویسد ولی ننوشت... .

پاسخ: بعد از اینکه به مقام نبوت رسید و حجت الهی تمام شد يك مطلب دیگر است، اما تا آن وقت را وجود مبارك پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قدرت خواندن و نوشتن نداشت و این فعل مضارع هم دلالت بر استمرار دارد. فرمود شما تاکنون این چنین نبودید.

نانویسایی و ناخوانایی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دفع کننده سخن باطل گویان

﴿مَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ﴾ نه اینکه می‌توانستی بخوانی، اگر گفته می‌شد می‌توانستی بخوانی اینها می‌گویند این تورات و انجیل را خوانده و آورده است ﴿إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾، می‌خواهد جلوی شك افراد باطل گو را بگیرند؛ اگر بخواهند جلوی شك افراد باطل گو را بگیرند، چطور می‌شود؟ او که می‌تواند بخواند می‌گویند تو که می‌توانی بخوانی و این حرف‌ها را که از تورات می‌زنی از تورات خواندی. حضرت می‌فرماید ما که تورات را ندیدیم، اخبار غیب را از تورات می‌گوییم که خدا به ما یاد داد، شما می‌گویید این حرف‌ها درست نیست بروید تورات را بیاورید و بخوانید، اگر او سواد خواندن و نوشتن داشت می‌گفتند: بله، ما می‌آوریم در تورات هست شما خواندید و گفتید. فرمود شما نمی‌توانی بخوانی و خوانا نبودی ﴿إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾.

کمال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آگاهی از علوم اولین و آخرین

فوق اینها کمالات دیگر؛ یعنی علوم اولین و آخرین که در جهان امکان هست را خدای سبحان به اینها داد. علم کمال است نه خواندن و نوشتن، خواندن و نوشتن ابزار است؛ اگر کسی ناخوانا باشد و نانویسا باشد و مطلب را بداند نقصی نیست، اگر کسی بداند که این کتاب چه نوشته است این کمال است و لازم نیست که بخواند، آدم لازم نیست چشم باز کند یا در را باز کند ببیند پشت دیوار چه کسی است، این کمال نیست؛ کمال این است که آدم بداند پشت دیوار کیست. حالا به طور عادی می‌رود بیرون می‌بیند کیست، به طور غیر عادی «من وراء حجاب» باخبر است،

آنچه کمال است علم «بما فی التورات و الانجیل» است که این را حضرت داشت، اما ابزار کار که حالا کتاب بیاورند باز کنند و بخوانند این مقدمه کمال است نه اینکه خودش کمال باشد. اگر کسی از کل کتاب باخبر است ولو نتواند بخواند، نتواند بخواند! ولو نتواند بنویسد، نتواند بنویسد! نوشتن و خواندن، مقدمه کمال است که انسان بفهمد این حقیقت چیست که ایشان هم از همه حقایق باخبر است. غرض این است که فرمود ما شعر گفتن یادش ندادیم، اگر شعر گفتن یاد او می دادیم و قدرت شعر گفتن می داشت شما شك می کردید می گفتید این که ذوق سرایندگی دارد - معاذ الله - خودش این حرف ها را ردیف کرده است.

وابستگی نقص و کمال شاعر به سرودن شعر بد و خوب

پرسش: ذم شعر است؟

پاسخ: نه، برای اینکه این کسی که در سِمَت نبوت است اگر شعر، شعرهای بلند، شعرهای عالی مثل حرف هایی که لبید گفته که «أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ *** وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ» حضرت فرمود: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَتْهَا الْعَرَبُ كَلِمَةُ لَبِيدٍ»^{۱۵} است، اگر این طور بگویند اینکه نقص نیست و وجود مبارك حضرت بعد از جریان غدیر حضرت امیر (سلام الله علیه) به حسان^{۱۶} فرمود بلندشو این صحنه را به همان طریق شعر به صورت رسمی به مردم اعلام کن و او هم آمد و آن قصیده غراء و بلند را ایراد کرده است.

پرسش: ...

پاسخ: شعر بد مثل شعر خوب، مثل حرف بد و حرف خوب، خیال بد و خیال خوب، نوشته بد و نوشته خوب هست، اما وقتی که مرحوم ابن بابویه قمی در آخر من لا یحضره الفقیه از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل

۱۵. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۹۵.

۱۶. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۸۲۸.

می‌کند که «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً»^{۱۷} حکمتی را که حضرت می‌گوید همان حکمتی است که «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ

مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا»^{۱۸} اینکه فرمود: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً»؛ یعنی برخی از شعرها کوثر هستند،

اگر این طور باشد چرا برای يك انسان کامل شایسته نباشد که مثلاً شعر بگوید یا شعر بخواند؟!

بنابراین در پایان سوره مبارکه «شعراء» از شعرا مذمت شده است و در بخش فعلی سوره «یس» فرمود او شعر

نمی‌گوید و شایسته او هم نیست، ما باید یادش دهیم و ما هم که یادش ندادیم. اگر چیزی را خدا یاد ندهد انسان از

کجا می‌تواند یاد بگیرد؟ فرمود ما که یاد ندادیم و گذشته از اینکه شایسته او هم نیست، برای اینکه شما شك نکنید؛ این

برای این نیست که شعر نقص است، شعر هم مقدمه کمال است؛ مثل سواد خواندن، سواد نوشتن، اینها مقدمه کمال

است که انسان با خواندن و نوشتن، عالم شود. علم در وجود مبارك پیغمبر بود ﴿وَعَلَّمَآهُ﴾^{۱۹} بود و مانند آن، بنابراین

نقصی در حریم وجود آن حضرت نبود، مقدمات کار بود؛ مثلاً کسی باید با تلاش و کوشش پا به زحمتی بتواند حرکت

کند و خودش را به حرم برساند؛ ولی کسی که با يك «طرفة العين» خودش در حرم است این دیگر نیاز به حرکت

دست و پا ندارد، این را نمی‌گویند ناقص است.

پرسش: پیامبر موقع احتضار می‌خواستند بنویسند.

پاسخ: نه، آن‌جا شاید املا می‌کردند؛ مثل تمام موارد. همه حرف‌های وحی را ذات اقدس الهی فرمود تو به آنها بگو و

اینها هم می‌نویسند، اگر يك وقت حضرت می‌نوشت یا کشف می‌شد آن ﴿إِذَا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ همیشه بهانه

می‌گرفتند که - معاذ الله - اینها را خودش نوشته است.

پرسش: کراحت شعر سرایی در

۱۷. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۱۸. سوره بقره، آیه ۲۶۹.

۱۹. سوره کهف، آیه ۶۵؛ سوره انبیاء، آیه ۸۰.

پاسخ: آن حرف دیگر است؛ شعرهای باطل، شعرهای خیالی که ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾^{۲۰} در روز قبل اشاره شد که در زمان و مکانی که جمعیت هستند اسلام جلوی شعر را گرفته است. فرمود روز جمعه که مردم جمع می‌شوند جای شعر نیست، مسجد که جمع می‌شوند جای شعر نیست، به جای شعر بیاید آیات الهی، معارف الهی، ادعیه الهی، اذکار الهی و براهین الهی را مطرح کنید؛ حالا شعرهایی که الآن به عنوان مدح و مرثیه در حسینیه‌ها و مسجدها گفته می‌شود اینها کمال است اینها بعید است که مکروه باشد و اگر هم گفته شد به معنی قلت ثواب است، وگرنه اینها چه نقصی دارد.

خواندن و نوشتن مقدمه کمال نه خود آن

بنابراین اینکه فرمود: ﴿لَا رَتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ این دلیل است بر اینکه مقدمات کار در شما حاصل نیست و اصل کار هست. اصلاً خواندن و نوشتن برای عالم شدن است، کسی که همه حقایق نزد او روشن است، این نقصی ندارد؛ خواندن، نوشتن، کمال نیست اینها مقدمه کمال است و آنچه کمال است خود علم است که علم برای حضرت حاصل است. این جا هم فرمود ما یادش ندادیم و شایسته او هم نبود، برای اینکه مبدا شما اشکال کنید و شبهه‌ای ایراد کنید.

تبیین ذکر قولی و فعلی در انسان و قرآن

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشُّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾ این کتاب منحصرأ یاد خداست؛ مستحضری یاد خدا تنها به زبان نیست، گوش به یاد خداست، چشم به یاد خداست. در بخشی از آیات دارد که چشمان آنها به یاد خدا نبود، معلوم می‌شود که چشم گاهی به یاد خداست و گاهی به یاد خدا نیست ﴿كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾^{۲۱} پرده غفلت روی چشم اینهاست اینها یاد مرا نمی‌بینند یا مرا یاد نمی‌کنند معلوم می‌شود چشم یاد دارد، گوش

۲۰. سوره لقمان، آیه ۱۸.

۲۱. سوره کهف، آیه ۱۰۱.

یاد دارد، اعضا و جوارح یاد دارند. نام خدا بر لب يك نحوه ذکر است، یاد خدا در دل نحوه دیگر است که آن یاد خدا گاهی به صورت انجام واجبات است، گاهی به صورت انجام مستحبات است، گاهی به عنوان ترك مکروهات است، گاهی به عنوان ترك محرّمات است؛ یاد خدا گاهی فعلی است، گاهی قولی است، گاهی در چشم است، گاهی در گوش است که فرمود: ﴿كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي﴾ و قرآن اول و آخرش، صدر و ساقه‌اش یاد خداست و جمع کردن بین معارف و اعمال و اخلاق است و جمع مبین.

استفاده قرآن از صنعت «احتباك» در تقييد و انذار به «حيّ»

ما این کتاب را نازل کردیم ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ این از باب «ردّ العجز الى الصدر» در آغاز سوره مبارکه «یس» آیه شش آمده است که این تنزیل عزیز رحیم برای آن است که ﴿لِيُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ﴾^{۲۲} برای انذار آنهاست و این جا هم می‌فرماید شما باید انذار کنید، منتها انذار در کسی که حیات دارد و کسی که زنده است از انذار شما طرّفی می‌بندد. این صنعت «احتباك» که در مطوّل و امثال مطوّل این صنعت را ملاحظه فرمودید در قرآن کریم کم نیست؛ صنعت «احتباك» این است که چهار امری که دو به دو مقابل هم هستند انسان در بین امور چهارگانه از هر دو مقابل یکی را ذکر می‌کند، برای اینکه دیگری را طرف می‌فهمد و اگر دیگری را ذکر نکرد، برای اینکه خودش با آن استنباط می‌کند. انسان یا زنده است یا مرده، این يك تقابل؛ انسان زنده یا مؤمن است یا کافر، این هم تقابل دیگر؛ در بین این امور چهارگانه براساس صنعت «احتباك» قرآن دو قسم آن را ذکر می‌کند: یکی زنده را، یکی کافر را. خلاصه تقسیم این است که انسان یا زنده است یا کافر و معلوم می‌شود کافر مرده است ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا﴾، يك؛ ﴿وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ دو؛ نفمود «لینذر من كان مؤمناً»، بلکه فرمود آن که زنده است از قرآن استفاده می‌کند و آن که کافر است از قرآن استفاده نمی‌کند، معلوم می‌شود در فرهنگ قرآن کافر

مرده است. در بخشی از آیات فرمود: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾^۱ این ﴿غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾ تأکید آنهاست، ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ﴾. مکرّر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود: ﴿مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۲ مگر حضرت می رفت در قبرستان و مقبره های خانوادگی منبر می گذاشت؟ فرمود: آنهایی که در قبر خانوادگی هستند و مرده هستند حرف تو در آنها اثر نمی کند ﴿مَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾ یا ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾^۳ این طور نبود که حضرت بروند قبرستان آن جا سخنرانی کنند تا خدا بفرماید حرف های تو که در مرده ها اثر نمی کند.

شنواتر بودن مردگان قبرستان نسبت به انداز پیامبر از کافران

همان افرادی که از فرمایشات حضرت استفاده نمی کردند واقعاً مرده بودند؛ اما آنها که مرده واقعی هستند فرمایشات حضرت در آنها اثر کرده است، در همین جریان قتلاي بدر که مشرکین را حضرت در چاهی انداخت، کسانی که بدر رفتند می دانند قبرستانی است که شهدای بدر در آن جا مدفون هستند و پشت دیوار قبرستان گودالی بود که مشرکین را آن جا دفن کردند - از آن جایی که باید بین قبرستان مسلمین و مشرکین فاصله باشد، این دیوار هست - آن طرف تر قبرستان چاهی کردند و مشرکین را آن جا انداختند، حضرت بالای چاه رفت و فرمود: «إِنَّا قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَا رَبَّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ»^۴ که به حضرت عرض کردند با این نعش های مرده حرف می زنید؟! فرمود: «مَا أَنتُمْ بِأَسْمِعَ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ»^۵ نه خیر آنها کاملاً می شنوند و جواب هم دادند و جواب هم می دهند. مُرده قبرستان به آن معنا معنا واقعاً حضرت اخبار می کند، اسماع می کند آنها هم می شنوند، این تلقین میّت هم از همین قبیل است و این طور نیست که فقط برای موعظه تشییع کننده ها باشد، واقعاً میّت می شنود، برای او يك تسلی است، آرامشی است، دلداری

۱. سوره نحل، آیه ۲۱.

۲. سوره فاطر، آیه ۲۲.

۳. سوره نمل، آیه ۸۰؛ سوره روم، آیه ۵۲.

۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۰.

۵. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۶.

است که از تنهایی در بیاید. مرده‌ها به آن معنا یقیناً می‌شنوند و اما این آیاتی که دارد ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى﴾ و آیه‌ای که دارد ﴿مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾^۱ این نظیر مرده‌های زنده‌اند این که دین ندارد، حیات الهی ندارد، حیات گاهی دارد، حیات حیوانی دارد یا تمام تلاش و کوشش او این است که خوب غذا بخورد و خوب جامه در بر کند و خوب آرایش کند این حیات گیاهی دارد یا بخشی از عواطف هم نصیب او شده است حیات حیوانی دارد، وقتی حیات انسانی نداشت حرف‌های الهی در او اثر نمی‌کند. فرمود انسان یا زنده است یا کافر؛ معلوم می‌شود مؤمن، زنده است و کافر واقعاً مرده است این ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^۲ همین است، فرمود: ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾.

پرداختن به آفرینش حیوان و دلالت توحیدی آن

بعد به آیات توحید می‌رسند و می‌فرمایند می‌بینید ما با يك قطره آب گاهی انسان درست می‌کنیم، البته در فضای انسانی که اگر پدر و مادر انسان باشند، انواع و اقسام حیوانات درست می‌کنیم؛ حیوان گاهی «بالتوالد» است، گاهی «بالتولید» است و گاهی «لا بالتولید» است و «لا بالتوالد»؛ سه نوع حیوان است که در موارد گوناگون به آنها اشاره شده است: آن حیوان‌هایی که «توالد» است پدر و مادر دارند مثل گوسفند و گاو و امثال ذلك، آن حیواناتی که تولیدی هستند نه «توالد»ی مثل این مرغ‌ها که تخم مرغ را در زیر پرش می‌گذارند که بعد به صورت جوجه در می‌آید، گرچه آن هم با «توالد» از يك نظر بی‌ارتباط نیست؛ ولی بالأخره مسئله رَحِم و امثال ذلك نیست. آن قسم سومی که نه آن باشد و نه این مثل کرم‌های خراطی یا کرم‌هایی که درون میوه پیدا می‌شود یا درون يك حبه گندم پیدا می‌شود که بزرگان گفتند بعضی افرادی که تنگ‌نظر هستند مثل آن کرم درون گندم هستند که اگر يك کرم کوچکی در درون يك

۱. سوره فاطر، آیه ۲۲.

۲. سوره انفال، آیه ۲۴.

سیب یا گندم پیدا بشود زمین و آسمان او همین است،^۱ این وقتی بخواهد از آسمان سخن بگوید آن سقف بالای گندم یا سیب را می بیند، از زمین بخواهد سخن بگوید این پایین را می بیند. فرمود بعضی ها آن قدر تنگ نظر هستند که نظیر کرم درون حبه گندم هستند که آسمان و زمینشان کلاً يك سانتیمتر بیشتر نیست یا کمتر از سانتیمتر، این هم يك حیوان سوم است.

خلقت حیوانات به وسیله فرشتگان مدبرّات امر و بهره مندی انسان از آن

در این جا فرمود به وسیله مدبرّات تحت امر ما حیوانات گوناگون آفریدیم که این حیوانات را برای شما اختصاص دادیم و ملك شما شد و همه نیازهای شما را این رفع می کند؛ این به طور اجمال در این قسمت هست و به طور تفصیل در سوره مبارکه «نحل» بیان شده است؛ در سوره مبارکه «نحل» به صورت تفصیل بازگو کرد و فرمود شما چه در بخش های دامداری، چه در بخش های دیگر از حیوانات انواع بهره ها را می برید، در سوره مبارکه «نحل» آیه پنج به بعد این است ﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ * وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾^۲ آنها که به رمه سرا رفتند آگاه هستند که صبح و شام وقتی این رمه ها می روند و برمی گردند این بره ها مادرهایشان را می شناسند و مادرها بچه هایشان را می شناسند، چگونه؟ با يك آهنگ ویژه ای یکدیگر را می بینند و شیر می خواهند ﴿وَتَحْمِلُ أَوْتَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّاٰ بِشِقِّ الْأُنْفُسِ﴾^۳ فرمود: این حیوانات بارهای شما را به جایی می برند که خود شما اگر این مرکوب را نداشته باشید به زحمت به آن جا می رسید ﴿لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ﴾ خودتان اگر بخواهید پیاده بروید نمی توانید اینها هم شما را می برند و هم بارهایتان را می برند، ﴿لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّاٰ بِشِقِّ الْأُنْفُسِ﴾

۱. نظامی گنجوی؛ «چو آن کرمی که در گندم نهان است *** زمین و آسمان او همان است».

۲. سوره نحل، آیات ۵ و ۶.

۳. سوره نحل، آیه ۷.

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ» بعد فرمود: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱ خیلی از

چیزهاست که خدا می‌آفریند و شما فعلاً آگاه نیستید، چون علم شما پیشرفت نکرده که آگاه شوید. آنچه در سوره مبارکه «نحل» آمده تا حدودی - چون بعدش جریان کشاورزی را ذکر کرد - تفصیل آیتی است که در سوره مبارکه «یس» محل بحث است و مورد استدلال، فرمود ما اینها را خلق کردیم و مدبرّات ما به اذن ما اینها را آفریدند تا شما بهره ببرید.

اختصاصی بودن اسناد آفرینش انسان به خدا

این ﴿أَيُّدِينَا﴾ یعنی به وسیله قوا و نیروها و مدبرّات ما، تنها درباره انسان است که آفرینش انسان را به خودش اسناد می‌دهد و به شیطان می‌فرماید چرا سجده نکردی برای کسی که ﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾^۲ دو دست بی‌دستی خدا طبق روایاتی که هست «عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»^۳ چه اینکه از وجود مبارك ابی‌ابراهیم امام کاظم (سلام الله علیه) هم رسیده است که مؤمن «كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ»^۴ مؤمن جزء اصحاب یمین است که دست راست او راست است و دست چپ او هم راست است، برای اینکه با هر دو دست اطاعت می‌کند؛ ولی غیر مؤمن اصحاب «شمال» است دست چپ او چپ است و دست راست او هم چپ است، برای اینکه با هر دو دست گناه می‌کند؛ اما درباره ذات اقدس الهی که فرمود: ﴿خَلَقْتُ يَدَيَّ﴾؛ یعنی با جمال و جلال، با قبض و بسط، با قهر و مهر، با اوصافی که من دارم جامعیت را اعمال کردم تا انسان پیدا شود؛ ولی درباره حیوانات سخن از ﴿أَيُّدِينَا﴾ است نه سخن از ﴿يَدَيَّ﴾.

۱. سوره نحل، آیه ۸.

۲. سوره ص، آیه ۷۵.

۳. نهج الفصاحه، ص ۳۲۲.

۴. الکافی (ط - اسلامی)، ج ۲، ص ۱۲۶.

امر خدا به مطیع بودن حیوانات در برابر انسان و لزوم شکرگزاری از آن

فرمود: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ﴾ ما اینها را آفریدیم تا نیازهای شما را برطرف کنند و اینها را هم «ذلول» و نرم قرار دادیم؛ شما می بینید که يك قطار شتر را يك كودك می تواند افسارش را بگیرد و حرکت دهد، فرمود ما اینها را «ذلول» و نرم و مطیع شما قرار دادیم که مشکلات شما را حل کند. این اسب های وحشی که هنوز رام نشدند آنها را می بینید که اگر این اسب ها هم مثل آنها بودند هرگز قابل استفاده نبودند؛ فرمود ما اینها را برای شما «ذلول» و نرم و آرام کردیم ﴿وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ﴾، از گوشت گاو و گوسفند استفاده می کنید، از باربری و سواری اسب و استر استفاده می کنید ﴿وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ﴾ چرا شاکر نیستند؟!

اخبار قرآن به ناسپاسی انسان با بت پرستی و عذاب اخروی آن

نحوه بهره برداری را در سوره مبارکه «نحل» مشخص کرده است؛ فرمود این همه نعمت ها را ما آفریدیم آن گاه اینها به سراغ بت ها می روند که خود اینها و خود آن بت ها را ما در قیامت همه شان را برای پاسخگویی احضار می کنیم ﴿وَإِن تَأْخُذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً﴾ به امید اینکه از کمک آنها بهره ببرند ﴿لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾، اما ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ﴾ این بت ها نه تنها مشکل آنها را حل نمی کنند، مشکل خودشان را هم حل نمی کنند ﴿وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ﴾؛ عابد و معبود همه شان در صحنه قیامت می آیند و همین سنگ ها را که می تراشیدند و می پرستیدند یا چوب ها را می پرستیدند اینها را هم ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾^۱ این «حجاره» همان سنگ هایی بود که اینها به صورت بت درآوردند که فرمود اینها را با هم یکجا می سوزانیم ﴿إِن كُنتُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ﴾^۲ اما آن قدیسین بشر مثل حضرت عیسی و امثال ذلك یا ملائکه آنها مستثنا هستند، آنها «مُحْضَر» نیستند، آنها در حقیقت از کار اینها انکار می کردند، تبری داشتند و در دنیا گفته بودند مثل حضرت مسیح، در قیامت هم قدیسین بشر و همچنین ملائکه کاملاً از

۱. سوره بقره، آیه ۲۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۹۸.

اینها منزجر و جدا هستند، اما بت‌های دیگر چه از قبیل فراعنه و چه سنگ و چوب و دیگر، فرمود اینها گداخته می‌شوند ﴿وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ﴾ این بت‌ها ﴿لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ﴾ مشکل خودشان را حل نمی‌کنند ﴿وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحَضَّرُونَ﴾^۱ این بت و بت پرست، همه در صحنه قیامت برای پاسخگویی در يك ستاد احضار می‌شوند، بعد به وجود مبارك حضرت می‌فرماید: شما غمگین مباش، این حرف‌ها در عالم زیاد است و پیروزی از آن شماست که امیدواریم نظام اسلامی برای همیشه پیروز باشد!

«و الحمد لله ربّ العالمین»